[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

مطالعات تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره ۵۴، پاییز ۱۴۰۱، مقاله علمی و پژوهشی، صفحات ۱۴۵-۱۶۶

20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8

جنبش آلاش و تکوین قزاقستان؛
در تکاپوی گذار از جامعهٔ ایلی به دولت-ملت (۱۹۱۷-۱۹۲۰)

علی کالیراد[۱]
فرزاد امینی آریا[۲]

چکیده: جنبش آلاش در اوایل سدهٔ بیستم میلادی توسط گروهی از روشنفکران قزاق در مستملکات آسیایی امپراتوری روسیه شکل گرفت، در پی تحولات سال ۱۹۱۷ هیئتی سیاسی یافت و حکومت «آلاش-اوردا» از دل آن زاده شد. حاکمیت روس‌ها به‌خصوص سیاست آنان در تصاحب اراضی و اسکان مهاجران، قزاق‌ها را با مسائل تازه‌ای مواجه ساخت. روشنفکران به عنوان نیروی نوین سیاسی-فرهنگی کوشیدند در برههٔ انقلاب ۱۹۰۵ و جنگ جهانی اول به سخنگوی مطالبات قزاق‌ها تبدیل شوند. با بروز انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، روشنفکران قزاق با فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای روبه‌رو شدند و کوشیدند در فترت پیش‌آمده، رهبری سیاسی قزاق‌ها و پی‌ریزی یک دولت-ملت مدرن را برعهده گیرند. حکومت آلاش -گرفتار میان طرف‌های درگیر در جنگ داخلی روسیه- می‌بایست بر مجموعه‌ای از مشکلات داخلی و رقابت‌های درونی فائق آید و در عین حال، امکان بهره‌مندی از حمایت خارجی را نداشت. آلاش‌اوردا سرانجام در سال ۱۹۲۰ تسلیم بلشویک‌ها شد. با وجود این، بازخوانی میراث سیاسی و فکری آن در قزاقستان پس از استقلال همچنان ادامه دارد.

واژه‌های کلیدی: آلاش (جنبش)، بلشویک‌ها، روسیهٔ تزاری، روشنفکران قزاق، قزاقستان

شناسه دیجیتال(doi): 10.52547/pte.14.54.7

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول) kalirad@ut.ac.ir
۲ دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد تاریخ، گرایش مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دانشگاه تهران، تهران، ایران. farzad.amini.aria@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۶ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۷/۱۴

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 14, No 54, Autumn 2022
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 145-166

The Alash Movement and the Emergence of Kazakhstan, an Effort for Transition from a Nomadic Society to a Nation-state (1917-1920)

Ali Kalirad[1]
Farzad Amini Aria[2]

Abstract: The Alash movement was formed in the early 20th century by a group of Kazakh intellectuals in the Asian territories of the Russian Empire. After the Russian Revolution of 1917, it emerged as a political body, and then the "Alash Orda" government was born from it. The rule of the Russians, especially their land policy and settling of immigrants by them, brought new problems to the Kazakhs. Intelligentsia, as a new political-cultural class, tried to become the representative of Kazakhs' public demands during the revolution of 1905 and the First World War. After the February and October revolutions of 1917, Kazakh intelligentsia faced unexpected opportunities and challenges and tried to assume the political leadership of Kazakhs and the foundation of a modern nation-state. The Alash Orda faced with various forces involved in the Russian civil war and had to overcome a series of internal problems and internal rivalries. On the other hand, Kazakh leaders were unable to benefit from the support of foreign powers. The Alash Orda finally surrendered to the Bolsheviks in 1920. Nevertheless, the rereading of their political and intellectual legacy continues in post-independence Kazakhstan.

Keywords: Alash movement, Bolsheviks, Tsarist Russia, Kazakh intelligentsia, Kazakhstan.

1 Assistant Professor, Department of History, University of Tehran,Tehran,Iran (corresponding author) kalirad@ut.ac.ir

2 MA in History of the Central Asia & the Caucasus, University of Tehran, Tehran.Iran. farzad.amini.aria@ut.ac.ir

Recive Date 2022/08/27 Accept Date: 2022/10/6

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

مقدمه

استیلای روسیهٔ تزاری بر آسیای مرکزی و قفقاز، تأثیرات ژرف و پایداری بر ابعاد مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع گوناگون ساکن این سرزمین‌ها داشت. شکل‌گیری دولت-ملت‌ها در این گسترهٔ جغرافیایی، مستلزم بررسی عوامل دخیل در فرایندهای هویت‌سازی -اعم از درون‌زا و برون‌زا- در دوران استعمار روسی است. دگردیسی قزاق‌ها -به عنوان جامعه‌ای کوچ‌رو با سنت‌های ریشه‌دار ایلی- به یک دولت-ملت مدرن در زمرهٔ همین تحولات قرار می‌گیرد. یکی از نخستین زمینه‌سازی‌ها برای این دگردیسی، در تلاش روشنفکران قزاق در چارچوب جنبش موسوم به «آلاش» (آلاش‌اوردا)[1] در اوایل سدهٔ بیستم میلادی صورت گرفت. نگارندگان برآن‌اند که با بررسی مقطع گذار از نظام تزاری به اتحاد جماهیر شوروی، کمّ و کیف نقش‌آفرینی روشنفکران قزاق و میزان توفیق آنها در ایجاد زمینه‌های تکوین یک دولت-ملت مدرن را واکاوی کنند. از این منظر، نگارندگان کوشیده‌اند چگونگی شکل‌گیری جنبش آلاش در سال‌های مقارن با انقلاب روسیه و مشکلات و موانع پیش روی آن را بررسی کنند. پیش از آن، خطوط کلّی سرگذشت قزاق‌ها از زمان تشکل‌یابی در قالب یک هویت متمایز جمعی در اواخر سدهٔ پانزده میلادی و چالش‌ها و مسائل اصلی آنها با امپراتوری تزاری از اواخر قرن هجده به اختصار بیان شده است. در همین دوره است که روشنفکران به مثابه حاملان ارزش‌ها و جهان‌بینی مدرن، در جامعهٔ قزاق ظاهر می‌شوند و در ادامه می‌کوشند راهکارهای نوسازی جامعهٔ خویش را بیابند و محقق سازند.

مناسبات مردمان آسیای مرکزی با مرکز نه از نوع روابط اقلیت با اکثریت، بلکه از نوع استعماری بوده است (کار، ۱۳۷۱: ۳۸۳). پس از انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷، بلشویک‌ها به خودمختاری اقوام و ملل تابعهٔ امپراتوری تزاری روی خوش نشان دادند، اما پس از انقلاب اکتبر با ساختارهای سیاسی متزلزل شکل‌گرفته در قلمرو سابق تزاری به معارضه برخاستند. همین امر موجب گرایش بسیاری از رهبران

1 Alash Orda

سیاسی جوامع مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز به همکاری با حرکت‌های ضدّ بلشویک شد که البته ناکام ماند. درواقع، رهبران جوامعی نظیر قزاق‌ها، باشقیرها و تاتارها خود را در میان دو قدرت رقیب گرفتار می‌دیدند که اولی خواستار حفظ آنها در چارچوب روسیهٔ واحد بود و دومی قصد داشت آنها را به امواج خروشان انقلاب سیاسی-اجتماعی بیندازد.

از نخستین پژوهش‌ها دربارهٔ جنبش آلاش می‌توان به «آلاش‌اوردا؛ یک مقالهٔ کوتاه تاریخی در مورد جنبش ملی- بورژوازی قزاقستان، ۱۹۱۷-۱۹۱۹»[1] نوشتهٔ «آرخیپ بوچاگف» اشاره کرد که در سال ۱۹۲۷ در قزل‌اُردای قزاقستان منتشر شد. «آلاش‌اوردا در اسناد و مدارک»[2] توسط «ن. مارتیننکو» در سال ۱۹۹۲ در آلماتی به چاپ رسید که حاوی اسناد معتبری از تاریخچه، فعالیت و برنامه‌های آلاش‌اورداست و تصویر جامعی از وقایع تاریخی سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۲۰ به دست می‌دهد. البته مهم‌ترین پژوهش به زبان روسی دربارهٔ جنبش آلاش توسط «دینا امانژالووا» به نگارش درآمده است. این پژوهش در قالب کتاب *در بحران؛ آلاش در تاریخ قومی-سیاسی قزاقستان*[3] در سال ۲۰۰۹ در آلماتی به چاپ رسید. امانژالووا به اسناد دولتی دوران شوروی، از جمله برگه‌های بازجویی رهبران آلاش در زمان تصفیه‌های دههٔ ۱۹۳۰ دسترسی داشته و به شکلی دقیق و جزئی روند حوادث را بازسازی کرده است.

از بین مطالعات به زبان انگلیسی می‌توان از پژوهش «استیون سابول» که با عنوان *استعمار روسی و آگاهی ملی قزاق*[4] در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، نام برد. در این پژوهش تصویر جامعی از اوضاع جامعهٔ قزاق در دوران استیلای روسیه و زمینه‌های برآمدن روشنفکران قزاق ارائه شده است. در واپسین سال‌های حیات اتحاد شوروی، «مارتا اولکات» در کتاب *قزاق‌ها*[5] تحقیقی همه‌جانبه از سدهٔ پانزده میلادی تا آخرین دههٔ

1 Arkhip Kuz'mich Bochagov (1927), Alash-Orda: kratkiy istoricheskiy ocherk o natsional'no-burzhuaznom dvizhenii v Kazakhstane perioda 1917-1919, Kzyl-Orda.

2 N. Martinenko (1992), Alash orda sbornik dokumentov, Alma Ata.

3 Dina Amanzholova (2009), Na izlome. Alash v etnopoliticheskoi istorii Kazakhstana. Almaty.

4 Steven Sabol (2003), Russian colonization and the genesis of Kazak national consciousness, NewYork.

5 Martha Brill Olcott (1987), The Kazakhs, Hoover Institution Press, Stanford University.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

قرن بیستم میلادی ارائه داد. نوشته‌های «توموهوکو اویاما»[1] و «مامبت قوی‌گلدیف»[2] دربارهٔ جنبش آلاش نیز شایان ذکر است. همچنین «اوزگه‌جان کسه‌ژی»[3] در مقالات خود تلاش کرده است با استفاده از مفاهیم جامعه‌شناختی به تحلیل این جنبش بپردازد. در پژوهش‌های موجود در زبان فارسی -به‌ویژه ترجمه‌ها- ذیل تحولات آسیای میانه پس از انقلاب روسیه، اشاراتی گذرا به جنبش آلاش شده است (برای نمونه، ن.ک. به: آکینر، ۱۳۶۷: ۳۶۶؛ حسین‌پور و دیگران، ۱۳۷۳: ۱۱۷؛ سوچک، ۱۳۹۸: ۲۵۶).[4]

استپ‌های قزاق از ایجاد خان‌نشین‌ها تا انقلاب ۱۹۱۷

در میانهٔ سدهٔ پانزدهم میلادی/ نهم قمری، دو خان چنگیزی به نام‌های «گرای» و «جانی‌بیگ» و اتباعشان پیوند اتحاد خود با ابوالخیرخان شیبانی فرمانروای دشت قپچاق را بریدند و به «اسن‌بوغای ثانی» خان مغولستان پناه بردند. وی آنها را در سرحدات غربی مغولستان صاحب ملک و زمین کرد. در پی بروز درگیری میان ازبکان پس از مرگ ابوالخیرخان، شمار بسیاری از آنها به گرای‌خان و جانی‌بیگ‌خان پیوستند. به این ترتیب، اتحادیهٔ ایلی جدیدی در «ژتی‌سو»[5] ایجاد شد که به «خانات قزاق» در تاریخ آسیای مرکزی شهرت یافت (دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹، ۴۰۴؛ گروسه، ۱۳۶۵: ۷۸۷؛ آکینر، ۱۳۶۷: ۳۶۲). کلمهٔ «قزاق» که به معنی سرکش و سرگردان بود، نخست توسط همسایگان بر این جماعت اطلاق شد (دوغلات، ۱۳۸۳: ۴۰۴). البته دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ «آلاش» برخی این اصطلاح -به معنای آدمکش- را لقبی دانسته‌اند که قلموق‌ها به «احمدخان» خان مغولستان داده بودند (قس: دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۵۶، ۲۲۷). به نظر بوکیخانف،[6] آلاش لقب جوجی

1 Tomohiko Uyama

2 Mambet Koigeldiev

3 Ozgezhan Kesezhi

۴ اخیراً پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد با عنوان «جنبش آلاش؛ مبانی فکری و زمینه‌های سیاسی» توسط فرزاد امینی آریا، به راهنمایی علی کالیراد، در گروه تاریخ دانشگاه تهران دفاع شده است.

۵ ژتی‌سو (یدی‌سو)؛ هفت‌آب و یا سمیرچیه: سرزمینی تاریخی و مهم پیرامون دریاچهٔ بالخاش.

6 Alikhan Bukeikhanov (1866-1937).

فرزند چنگیزخان و به معنی فرد منتسب به موطن و سرزمین پدری بوده است (Kesezhi, 2017: 1141-1143). گروهی نیز آلاش را نام نیای اسطوره‌ای قزاق‌ها دانسته‌اند (Ubiria, 2015: 36؛ همچنین ن.ک. به: رمزی، ۲۰۰۲: ۴۳۸/۲).

«قاسم‌خان» فرزند جانی‌بیگ را عموماً بانی خانات متحد قزاق می‌دانند. او قلمرو تحت سلطهٔ قزاق‌ها را گسترش داد و مراتع شرقی دشت قپچاق، بخش بزرگی از درهٔ سیردریا و تمامی درهٔ رود چو را به قلمرو خویش افزود (رمزی، ۲۰۰۲: ۴۴۲/۲؛ Olcott, 1995: 9). در زمان «حق نظرخان» خانات به سه ژوز[۱] بزرگ، کوچک و میانی تقسیم شد. اردوی بزرگ یا «اولوژوز»[۲] در ژتی‌سو و در امتداد آبگیر رودهای چو، طراز و ایلی کوچ می‌کرد؛ اردوی میانی یا «اورتاژوز»[۳] در اطراف مسیر پایین‌دست سیردریا زمستان را سپری و در تابستان به سمت رودهای صاری‌سو، توبول[۴] و ایشیم در منطقهٔ استپ مرکزی مهاجرت می‌کرد؛ اردوی کوچک یا «کیشی‌ژوز»[۵] در امتداد پایین‌دست رودهای سیردریا و اورال و در منطقهٔ بین رود «ایرغز»[۶] و کوه‌های «تورغای»[۷] زمستان را می‌گذراند و در امتداد رود اورال، سرچشمه‌های توبول و در تپه‌های ایرغز، تابستان را سپری می‌کرد (Ibid).

در قرن هجدهم دولت امپراتوری روسیه از شمال، خانات خوقند از جنوب و به‌خصوص خانات جونغار از شرق در حال گسترش قلمرو خود به زیان قزاق‌ها بودند. «ابوالخیر» خان اردوی کوچک و فرزندش نورعلی در سال ۱۷۳۰ م. خود را تابع «آنا ایوانوونا»[۸] تزارینای روس قرار دادند. او بدون رضایت بزرگان اردوی کوچک به روس‌ها پیوسته بود و همین موجب قیام‌هایی در اردوی کوچک از قرن هجده تا نیمهٔ دوم قرن نوزده شد. در اردوی میانی «آبلای‌خان» –قهرمان مقاومت

۱ ژوز (به ترکی: یوز) به معنای صد است.

2 Uly juz
3 Orta juz
4 Tobol
5 Kishi juz
6 Irgiz
7 Turgai
8 Anna Ivanovna (1693-1740)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

قزاق- ضد جونغارها، روس‌ها و خوقندی‌ها بود و برای حفظ استقلال خود، هر از گاه به یک طرف متمایل می‌شد. پس از او، نوه‌اش «کنه‌صاری‌خان»[1] پرچم‌دار قیام ضد روس‌ها شد. اردوی بزرگ قزاق خیلی دیرتر از دَوِ اردوی کوچک و متوسط، در نیمهٔ دوم قرن نوزده تحت سلطهٔ روس‌ها درآمد (رمزی، ۲۰۰۲: ۲/۴۴۳-۴۵۱).

چنان‌که بارتولد (۱۳۷۶: ۲۷۲) اشاره کرده است، روس‌ها تا اوایل سدهٔ بیستم اصطلاح «قرقیز» را توأمان برای قرقیزها و قزاق‌ها به کار می‌بردند و سپس برای تدقیق آن، از اصطلاح «قره‌قرقیز» برای متمایز کردن قرقیزها از قزاق‌ها استفاده کردند. افزون بر این، اصطلاح «قزاق» به سبب اطلاق بر جوامع جنگاور مستقر در سرزمین‌های میان دریای سیاه و دریای مازندران -که زبان، آیین، فرهنگ و خاستگاه قومی متفاوت با قزاق‌های آسیای مرکزی داشتند- ابهام‌آفرین است. اگرچه امروزه در زبان روسی، قزاق‌های آسیای مرکزی «کازاخی»[2] و قزاق‌های غیرترک‌تبار/زبان «کازاکی»[3] خوانده می‌شوند، اما در زبان‌هایی چون فارسی و ترکی چنین تمایزی وجود ندارد.[4]

در پی استیلای روسیه بر سرزمین‌های قزاق‌ها و افزایش تدریجی مهاجرت روس‌ها به استپ، تملک اراضی به مسئلهٔ اصلی روابط دولت روسیه با قزاق‌ها تبدیل شد. دولت تزاری برای جایگزینی نخبگان دست‌پروردهٔ خود با نخبگان سنتی جوامع قزاق، مدارس روس-قزاق را تأسیس کرد تا در این مدارس کاتب و مترجم برای ادارهٔ امور استپ تربیت شوند. نسل نخست این دانش‌آموختگان افرادی چون «شاقان ولیخانف»،[5] «ابراهیم آلتین‌صارین»[6] و «آبای قونان‌بای»[7] بودند که کاملاً تحت تأثیر فرهنگ و تمدن روسیه قرار داشتند. نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شاهد تغییرات مهمی در جامعهٔ قزاق‌ها بود. از طرفی گسترش اسلام در میان توده‌های قزاق و نقش‌آفرینی آن

1 Kenesarı Kasımov (1802-1847)

2 Kazakhi

3 Kazaki

۴ در مقالهٔ حاضر برای جلوگیری از آشفتگی، از اصطلاح کازاک برای قزاق‌های غیرترک‌زبان/تبار استفاده کرده‌ایم.

5 Shoqan Valikhanov (1835-1865).

6 Ibriham Altynsarin (1841-1889).

7 Abai Kunanbaev (1845-1904).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

به مثابه یک نیروی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی؛ و از طرف دیگر، نظام آموزشی سکولار روس‌ها که به ظهور روشنفکران قزاق منجر شد (Olcott, 1995: 101).

در انقلاب ۱۹۰۵، نخبگان مذهبی نقش اصلی را در سازماندهی چندین تجمع اعتراضی ایفا کردند. دولت در واکنش به نمایش قدرت قزاق‌ها و در تلاش برای جلوگیری از گسترش ناآرامی‌ها، تسلیم برخی خواسته‌ها از جمله حق آموزش دینی به زبان قزاقی در مدارس ابتدایی شد. پیشتر برای آموزش‌های دینی از زبان تاتاری استفاده می‌شد. مهم‌تر از آن، توصیهٔ شورای وزیران برای گسترش اختیارات روحانیون مسلمان محلی در استپ –به بهای کاهش قدرت روحانیون تاتار– بود که در سال ۱۹۰۶ به ایجاد مفتیات منطقهٔ استپ منجر شد. با این حال، اعطای چنین امتیازاتی برای توقف نارضایتی روزافزون قزاق‌ها کافی نبود (Ibid, 111).

تأسیس دوما فرصت بیشتری برای قزاق‌ها فراهم کرد تا مطالبات خود را در گردهمایی‌های انتخاباتی ابراز کنند. قزاق‌هایی که به عضویت دوما درآمدند، با اعضای «کادت»[1] (حزب دموکراتیک مشروطه) متحد شدند و در انجمن حزبی مسلمانان که تحت نفوذ جدیدی‌های تاتار بود، شرکت کردند. یکی از نمایندگان قزاق‌ها در دوما، «علی‌خان بوکیخانف» از منتقدان سرسخت نظام تزاری بود. بوکیخانف دانش‌آموختهٔ رشتهٔ جنگل‌داری، پس از پایان تحصیلات از سن‌پترزبورگ به «اُمسک»[2] رفت و چهارده سال از عمرش را صرف زندگی و کار در آنجا کرد. در سال ۱۸۹۶ وارد هیئت «شربینا»[3] شد که هدف از تشکیل آن، علاوه بر ارزیابی محیط و منابع طبیعی منطقهٔ استپ، تحقیق دربارهٔ فرهنگ، اقتصاد، جامعه و شیوهٔ زندگی جامعهٔ بومی بود (Sabol, 2003: 75).

در انقلاب ۱۹۰۵، بوکیخانوف به عضو ارشد گروهی از روشنفکران قزاق تبدیل شد که گرایش سیاسی به دموکرات‌های مشروطه‌طلب (کادت) داشتند. در سال ۱۹۱۰ بوکیخانوف رسالهٔ سیاسی مهم و مشهورش به نام *قرقیزها*[4] [قزاق‌ها] را –به

1 Kadets
2 Omsk
3 F. A.Shcherbina (1849-1936).
4 Kirgizy

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

زبان روسی- منتشر کرد. این رساله شامل چهار بخش است؛ دو بخش اول به توصیف شرایط اقتصادی و سیاسی در چهار ناحیهٔ استپ و بخش سوم به بررسی تأثیرات حکومت تزاری بر ساختار اجتماعی-سیاسی قزاق‌ها اختصاص دارد؛ در بخش آخر نیز تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ بر رشد سیاسی قزاق‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش پایانی رساله، بوکیخانوف اختلاف میان روشنفکران قزاق، به‌خصوص اختلاف زاپادنیکی‌های[1] سکولار (غرب‌گرایان)، پان‌ترکیست‌ها و پان‌اسلامیست‌ها را تشریح و پیش‌بینی کرده است که در آیندهٔ نزدیک دو حزب در بین قزاق‌ها ظاهر خواهد شد؛ یکی از آنها گرایش به غرب‌گرایی و دیگری تمایل به پان‌اسلامیسم دارد (Ibid).

جنبش ملی قزاق‌ها نخست وجه فرهنگی و ادبی داشت. زبان برای جنبش‌های ملی تنها ابزار ارتباطی نیست، بلکه میراثی گرانبها از فرهنگ ملی است که پاسداری و ترویج آن ضرورت دارد و در بسیاری موارد، به منزلهٔ اساس ملیت تلقی می‌شود (Barbour & Carmichael, 2002: 9). در کنار زبان، وجود فرهنگ ملی متشکل از داستان‌های عامیانه، قهرمانان اساطیری و اشعار حماسی برای جنبش ملی ضروری می‌نماید. در جنبش ملی قزاق، نشریه‌های *آی‌قاپ*[2] (۱۹۱۱-۱۹۱۵) و *قزاق*[3] (۱۹۱۳-۱۹۱۸) تلاش می‌کردند از طریق فرهنگ و ادبیات تأثیری مشابه همهٔ جنبش‌های ملی‌گرا بر جامعه داشته باشند (Sabol, 2003: 70).

بوکیخانف در سال ۱۹۱۳ به همراه «احمد بای‌تورسونف»[4] و «میریعقوب دولتوف»[5] نشریهٔ *قزاق* را منتشر کردند که چندی بعد به ارگان جنبش آلاش تبدیل شد. توجه هیئت تحریریهٔ *قزاق* به موضوعات مختلفی معطوف بود که خط‌مشی‌های استعمار تزاری و مسائل آموزشی، از مهم‌ترین آنها به شمار می‌رفت. در این نشریه «مختار عیوض‌اف»[6] از نویسندگان مشهور و «ساکن سیفولین»،[7] بلشویک آینده،

1 Zapadniki
2 Ay Qap
3 Qazaq
4 Ahmed Baitursynov (1873-1937)
5 Mir Yakub Dulatov (1885-1935)
6 Mukhtar Auezov (1897-1961)
7 Saken Seifullin (1894-1938)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

«مصطفی شاقای»[1] رهبر آیندهٔ تشکیلات خودمختار خوقند و «نظیفه قلجانوا»[2] قلم می‌زدند. نشریهٔ مهم دیگری که در این سال‌ها منتشر می‌شد و خط‌مشی‌ای شبیه به نشریهٔ *قزاق* داشت، نشریهٔ *آی‌قاپ* به مدیریت «محمدجان شیرعلین»[3] بود. *قزاق* را می‌توان ارگان روشنفکران سکولار غرب‌گرا دانست؛ درحالی‌که *آی‌قاپ* بیشتر متمایل به مسلمانان جدیدی بود. در همین چارچوب، زبانی که در *آی‌قاپ* استفاده می‌شد، لغات بیشتری از فارسی و سایر زبان‌های ترکی وام گرفته بود، اما نثر *قزاق* خالص‌تر به نظر می‌رسید و به نوعی خاستگاه زبان ادبی امروزی قزاقی به شمار می‌رود.

اگرچه آغاز جنگ جهانی اول مهاجرت به استپ را کاهش داد، اما پس از مدت کوتاهی مشکلات بزرگ‌تری برای قزاق‌ها و سایر مردمان بومی آسیای مرکزی پدید آمد. فرمان ژوئن ۱۹۱۶ تزار مبنی بر اعزام مردان جوان سرزمین‌های آسیای مرکزی به جبهه‌ها و خدمت در واحدهای غیررزمی، موجی از نارضایتی در منطقه پدید آورد و به شورش‌های خونینی منجر شد که بومیان را در برابر مهاجران روس قرار داد (Ganin, 2016: 116). تلفات قیام مشخص نیست، اما نزدیک به پانصدهزار قزاق به چین گریختند. اعضای جنبش آلاش در نشریهٔ *قزاق* آشکارا از قیام دفاع نکردند و همین امر در سال‌های بعد بهانه‌ای به دست بلشویک‌ها داد که جنبش آلاش را به دفاع از تزاریسم متهم کنند.

قزاق‌ها و انقلاب فوریه

هنوز استپ و ترکستان از پیامدهای قیام ۱۹۱۶ خلاص نشده بودند که انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ به عمر دولت تزار پایان داد. اقوام مختلف امپراتوری روسیه در مراحل مختلفی از توسعهٔ فرهنگی، سیاسی و اجتماعی قرار داشتند. اکنون با توجه به فرصتی که انقلاب ایجاد کرده بود، امید زیادی برای تحقق آرمان‌های ملی در بین نخبگان سیاسی-فرهنگی پدید آمد. فروپاشی ناگهانی استبداد و رویکرد دموکراتیک دولت موقت

1 Mustafa Shoqay (1890-1941)

2 Nazipa Qulzhanova (1887-1934)

3 Mukhamedzhan Seralin (1872-1929)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

باعث شد که رفته‌رفته جامعهٔ قزاق نسبت به انقلاب واکنش مثبت نشان دهد (Amanzholova, 2009: 153). جامعهٔ قزاق در جلسات منطقه‌ای که در بهار و تابستان ۱۹۱۷ برگزار شد، هرچه بیشتر تشکل یافت. در این جلسات، نمایندگان آلاش یعنی همان حلقهٔ روشنفکران نشریهٔ *قزاق* و اطرافیان بوکیخانف، نقش عمده‌ای ایفا کردند. مسائل مطرح‌شده در این جلسات دربارهٔ مسائل مربوط به جنگ، دولت موقت، خودمختاری محلی، مسئلهٔ زمین، آزادی مذهبی، دادگاه‌های محلی و آموزش بود. در این جلسات به‌طور کلی نظام پادشاهی محکوم و از تشکیل جمهوری دموکراتیک فدرال و مجلس مؤسسان حمایت شد. در تصمیمات آنها جایگاه ویژه‌ای به مسئلهٔ زمین اختصاص داده شد. از پیشنهادهای مهمی که در اجلاس «ژتی‌سو» مطرح شد، نام‌گذاری همهٔ استپ‌های قزاق با عنوان «قزاقستان» بود. در اجلاس تورغای نیز بحث تشکیل یک حزب ملی قزاق مطرح شد (Ibid: 167).

نخستین اجلاس عمومی قزاق‌ها از ۲۱ تا ۲۸ ژوئیه در اورنبورگ برگزار شد. در این اجلاس نمایندگان آق‌مولینسک،[1] سمی‌پالاتینسک، اورالسک، تورغای، اُردوی بوکی،[2] ژتی‌سو و فرغانه حضور داشتند. در این اجلاس برای نخستین بار تشکیل جمهوری خودمختار قزاقستان در چارچوب فدراسیون روسیه مطرح و تصمیم گرفته شد حزب سیاسی ویژهٔ قزاق‌ها تأسیس شود. روند تبدیل جنبش آلاش به حزب، در تابستان ۱۹۱۷ آغاز شد و ارتباط نزدیکی با کارزار انتخابات مجلس مؤسسان داشت. روزنامهٔ *قزاق* به عنوان ارگان رسمی جنبش، در ۵ اکتبر ۱۹۱۷ ضمن ارائهٔ فهرست نامزدها، از ضرورت نام‌گذاری آن با عنوان نامزدهای آلاش سخن گفت (Ibid:171-174).

مصوبات ژوئیه پشتیبانی گسترده‌ای در میان رهبران سکولار و حتی مذهبی به دست آورد، اما این حمایت یکپارچه نبود. قزاق‌هایی که دولت موقت را نپذیرفته بودند، تصمیمات کنگرهٔ سراسری قزاق را نیز رد کردند. رهبری جریان مخالف با شخصی به نام «قلبای توقوسوف»[3] مدیر مسئول نشریهٔ *آلاش* بود که مواضع پان‌ترکی و پان‌اسلامی داشت و بعدتر حزب «اوش‌ژوز»[4] را برای رقابت و مخالفت با آلاش

1 Akmolinsk
2 Bukey Horde
3 Kolbay Togusov (1879-1919)
4 Ush Zhuz

در تاشکند ایجاد کرد (Olcott, 1995: 136). گروه دیگری که از ابتدا خطوط خود را از جنبش آلاش جدا کرد، «شیرعلی لاپین»[1] و هواداران حزب شورای علما بودند. لاپین در «پروفسک» (قزل‌اوردا) شورای موقت نمایندگان را با ۳۵ نفر ایجاد کرد. طبق خواست آنها ترکستان (که مناطق استپ را هم در برمی‌گرفت) باید جمهوری خودمختار در ساختار روسیه می‌شد و قانونگذاری باید براساس قوانین روسیه و شریعت اسلام صورت می‌گرفت (Bisinbayev, 2018).

«آ.و. سوشکو»[2] پژوهشگر روس، جناح‌بندی‌های داخل استپ را نه ایدئولوژیک، بلکه از جنس طایفه‌گرایی و رقابت‌های بین قبایل قزاق دانسته است (Sushko, 2008: 329-336). برای مثال، وی با اشاره به گزارش محرمانه‌ای که از دولت «کولچاک»[3] به جا مانده، دشمنی «جانگلدین»[4] با آلاش را نه دعوای ایدئولوژی چپ و راست، بلکه کینه و عداوت طایفه‌ای قلمداد کرده است. بر این اساس، با توجه به خاستگاه اشرافی اعضای آلاش، باید رقابت اوش‌ژوز با آلاش‌اوردا را رقابت بین قره‌سویک‌های[5] غیراشرافی با آق‌سویک‌های[6] اشرافی تلقی کرد که ریشه در سلسله‌مراتب اجتماعی قزاق‌ها داشت. سوشکو تقسیم آلاش‌اوردا به دو شعبهٔ شرقی با رهبری بوکیخانف و غربی به ریاست برادران دوست‌محمدوف را نیز نتیجهٔ رقابت بین ژوزهای قزاق دانسته است. گفتنی است که بوکیخانف از اردوی متوسط و دوست‌محمدوف‌ها از اردوی کوچک بودند. اردوی بزرگ قزاق هم نقش اصلی خود را نه در آلاش‌اوردا، بلکه در ترکستان ایفا کرد؛ چنان‌که «مصطفی شاقای» رهبر خودمختاری خوقند شد (Ibid).

آلاش‌اوردا و انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ وظایف جدیدی برای آلاش رقم زد و موجب شد جنبش و

1 Sherali Lapin (1869-1919)
2 A.V. Sushko
3 Alexander Kolchak (1874-1920)
4 Alibi Dzhangildin (1884-1953)
5 Qara suieki
6 Aq suieki

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

جامعهٔ قزاق وارد مرحلهٔ جدیدی از حیات خود شوند. نخبگان قزاق که رهبری جنبش را برعهده داشتند، در طول دورهٔ کوتاه حکومت خود ایده‌های اساسی مطرح کردند که پس از سرنگونی آلاش‌اوردا نیز تکرار شد؛ ایده‌هایی چون مالکیت عادلانهٔ زمین با در نظر گرفتن ویژگی‌های عشایری و نیمه‌عشایری قزاق‌ها، خودگردانی محلی براساس سنت‌ها، پاسداری و حمایت از فرهنگ بومی و آزادی-های مذهبی. بدین ترتیب، در پی تحولات پس از فوریهٔ ۱۹۱۷، آلاش در شرایطی پرالتهاب از یک جنبش نخبه‌گرایانه به قامت حزب سیاسی درآمد (Amanzholova, 2009: 187).

دومین اجلاس سراسری قزاق‌ها از ۵ تا ۱۳ دسامبر -تنها چند هفته پس از انقلاب اکتبر- در اورنبورگ برگزار شد. شرکت‌کنندگان ایجاد خودمختاری قزاق با عنوان آلاش‌اوردا را در تمامی مناطقی که قزاق‌ها اکثریت داشتند، در قالب روسیه فدراتیو و دمکراتیک تصویب کردند و پایتخت این دولت نیز بخش غربی «سمی‌پالاتینسک» (ژاناسمی)[1] تعیین و بوکیخانف به ریاست آلاش‌اوردا منصوب شد. اجلاس به دو جناح میانه‌روی طرفداران بوکیخانف و تندروهای طرفداران «جهانشاه دوست‌محمدوف»[2] تقسیم شده بود. تندروها خواهان اعلام فوری خودمختاری، ایجاد نیروی نظامی و پیوستن به جمهوری خودمختار ترکستان (به مرکزیت خوقند) بودند (Ibid: 193-194).

بلشویک‌ها به عنوان حاکم مسکو سعی در تمشیت امور داشتند، اما در شرق، نیروهای ضدّ بلشویک در پی براندازی حکومت آنها بودند. آلاش‌اوردا نخست کوشید بسان نیروی سوم عمل کند. آنها و بلشویک‌ها در مارس ۱۹۱۸ سعی در برقراری ارتباط کردند. جهانشاه دوست‌محمدوف و خلیل دوست‌محمدوف[3] به عنوان نمایندگان آلاش، در مسکو با سران بلشویک دیدار و گفت‌وگو کردند و گویا مبلغ قابل توجهی نیز برای کمک به جنبش دریافت کردند؛ البته در راه بازگشت دستور بازداشت آنها صادر شد. به نظر می‌رسد اختلاف دو طرف در مورد ترکیب

1 Zhanasemeyskiy rayon

2 Jahansha Dosmukhamedov (1887-1938)

3 Khalel Dosmukhamedov (1883-1939)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

شوراهایی بوده است که باید امور جمهوری را برعهده می‌گرفتند. آلاش‌اوردا از شوراهایی که بومیان در آن حائز اکثریت بودند، دفاع می‌کرد؛ درحالی‌که بلشویک‌ها تفسیر طبقاتی خود را از ترکیب شوراها داشتند و معتقد به دیکتاتوری کارگران و زحمتکشان بودند. موضع منفی حکومت بلشویکی نسبت به آلاش به همراه اقدامات خشن بلشویک‌ها در مناطق قزاق‌نشین، باعث شد عملاً آلاش‌اوردا به دسته‌جات ضدّ بلشویک گرایش پیدا کند.

با آغاز جنگ داخلی، در جبههٔ اورال، کازاک‌های اورال به فرماندهی «آتامان دوتوف»[1] در نوامبر ۱۹۱۷ قدرت را در اورنبورگ قبضه کردند. در ژانویهٔ ۱۹۱۸ بلشویک‌ها اورنبورگ را به تصرف درآوردند، اما در ژوئیه شهر دوباره به دست دوتوف افتاد. از سوی دیگر، لژیون چکسلواک به عنوان یک نیروی ضدّ بلشویک، در ژوئن ۱۹۱۸ «چلیابینسک»،[2] «سامارا»[3] و «ترویتسک»[4] را تصرف کرد (Ibid: 245).

در شرق قزاقستان، در میانهٔ مه ۱۹۱۸، به دستور سرهنگ «گریشین آلمازوف»[5] – رئیس تشکیلات ضد بلشویک سیبری– و در هماهنگی با لژیون چکسلواک، نیروهای ضد بلشویک در شهرهای مختلف سیبری و قزاقستان دست به تحرک زدند. در ۱۹ ژوئن نیروهای آلاش‌اوردا وارد سمی پالاتینسک شدند. در ۲۴ ژوئن آلاش‌اوردا با صدور بیانیه‌ای تمام احکام بلشویکی را در قلمرو خود بی‌اعتبار خواند (Ibid: 212). در اوت همان سال، دولت موقت سیبری از طرف آلاش‌اوردا به عنوان نمایندهٔ قانونی انقلاب فوریه به رسمیت شناخته شد و نیروهای آلاش در کنار نیروهای گارد سفید، در همهٔ جبهه‌ها به مبارزه با ارتش سرخ پرداختند (Olcott, 1995: 146).

تا اکتبر ۱۹۱۸ در جبهه‌ها نیروهای گارد سفید و آلاش‌اوردا برتری داشتند. سرلشکر «ماتکوفسکی»[6] فرمانده سپاه دوم سیبری، به همراه «الیوت»[7] نماینده

1 Ataman Dutov (1879-1921)
2 Chelyabinsk
3 Samara
4 Troitsk
5 Aleksey Grishin-Almazov (1880-1919)
6 Aleksey Matkovskiy (1877-1920)
7 Charles Eliot (1862-1931)

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

متفقین، به سمی‌پالاتینسک رفت و به بازدید از واحدهای نظامی از جمله واحدهای نظامی آلاش پرداخت. در آنجا ماتکوفسکی با رهبران آلاش ملاقات و در نماز جمعهٔ مسلمانان شرکت کرد، اما از ملاقات دوم خودداری کرد تا ملاقات‌های مکرر شائبهٔ به رسمیت شناخته شدن آلاش‌اوردا را در پی نداشته باشد (Amanzholova , 2009: 219-222).

سران آلاش‌اوردا با ارسال پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای برای شورای وزیران دولت موقت سیبری، درصدد کسب حمایت آنها از خودمختاری قزاق‌ها برآمدند. رهبران آلاش‌اوردا امیدوار بودند بتوانند فدراسیونی مرکب از دولت موقت سیبری، آلاش-اوردا، باشقیرستان و ترکستان تشکیل دهند. توافق‌نامهٔ مذکور که به جزئیات روابط بین دو تشکیلات در زمینهٔ نیروهای مسلح، مبارزه با بلشویک‌ها، نظام مالیاتی و حل مسئلهٔ زمین پرداخته بود، به دلیل عدم اعتقاد اعضای دولت موقت سیبری به خودمختاری ملل بومی، راه به جایی نبرد. آنها قصد داشتند سازوکار ادارهٔ سرزمین‌های استپی را به دورهٔ پیش از انقلاب فوریه برگردانند (Ibid: 231).

در ژوئن ۱۹۱۸ در سامارا که توسط لژیون چکسلواک از بلشویک‌ها پس گرفته شده بود، کمیتهٔ اعضای مجلس مؤسسان موسوم به «کاموچ» فعالیت خود را آغاز کرد. قلمرو تحت سیطرهٔ کاموچ شامل سرزمین‌های میانی ولگا، اورال جنوبی و استان «یکاترینبورگ»[1] بود. بیشتر سمت‌های تشکیلات کاموچ را اعضای حزب سوسیالیست‌های انقلابی موسوم به «اس. آر» از آن خود کرده بودند. کاموچ برخلاف دولت سیبری، از همان ابتدا در تلاش بود اتحاد خود با جنبش‌های ملی را تقویت و از پیشنهادها و نظرات آنها حمایت کند. پایبندی به اصل تشکیل جمهوری فدراتیو دموکراتیک باعث شکل‌گیری اتحاد میان کاموچ و آلاش‌اوردا شد. کاموچ اعلام کرد تمام دولت‌هایی را که قبل از حل مسئلهٔ مربوط به خودمختاری، در مجلس مؤسسان روسیه تشکیل شده‌اند، به رسمیت خواهد شناخت.

تحت نظارت کاموچ، نشست مشورتیِ «اوفا»[2] (سپتامبر ۱۹۱۸) با حضور

1 Ekaterinburg
2 Ufa

نمایندگان دولت‌های تمام بخش‌ها و مناطقی که با نیروهای حکومت بلشویکی مبارزه می‌کردند، تشکیل شد. در حاشیهٔ این اجلاس، در ۱۱ سپتامبر نشست اضطراری آلاش‌اوردا به ریاست بوکیخانوف برای بررسی مسائل و مشکلات مربوط به حکومت خودگردان محلی برگزار گردید. آلاش‌اوردا به عنوان تنها مرجع و نهاد رسمی خودمختاری قزاق اعلام شد و به منظور ادارهٔ اردوی بوکی، رایون اوئیلسکی[1]، منقشلاق در ابلاست ماورای خزر[2] و آق‌تاوبه[3] و ایرغز در استان تورغای، شعبهٔ غربی آلاش‌اوردا به ریاست جهانشاه دوست‌محمدوف تأسیس شد.

درحالی‌که به نظر می‌رسید به زودی خودمختاری آلاش‌اوردا مورد شناسایی کاموچ قرار خواهد گرفت، با تغییر اوضاع جبهه‌ها عمر کاموچ به آخر رسید. ارتش سرخ در جنگ‌های جبههٔ شرق، در تابستان ۱۹۱۸ موفقیت‌های زیادی به دست آورد. کاموچ که از میان اقوام و ملت‌های مختلف طرفداران زیادی را گرد آورده بود، با پیشروی بلشویک‌ها تضعیف شد و از هم پاشید. در اکتبر ۱۹۱۸ حکومت موقت (دیرکتوار[4]) پس از نشست اوفا در اومسک تشکیل شد. نیروهای دست راستی حاکم بر دیرکتوار که در تلاش بودند روسیهٔ متحد و یکپارچه را از طریق دیکتاتوری نظامی بار دیگر احیا کنند، فعالیت تمام دولت‌های محلی و استانی، از جملهَ آلاش‌اوردا را ملغی اعلام کردند. البتهَ دیرکتوار در نتیجهٔ وقوع کودتا در اومسک، در ۱۸ نوامبر از بین رفت و اختیارات آن و فرماندهی کل نیروهای مسلح به دریاسالار کولچاک واگذار شد. در نتیجه، حکومتی که اکثریت اعضای آن را نیروهای نظامی راست‌گرا و سلطنت‌طلب تشکیل می‌دادند، پدید آمد. حکومت کولچاک نه تنهَا قصد اعطای استقلال سیاسی به مردم و ملت‌های مختلف روسیه را نداشت، بلکه سیاست تبعیض به کار گرفته شده توسط حکومت تزاری در قبال مردمان غیرروس موسوم به «بیگانگان»[5] را از سر گرفت. به باور کولچاک و

1 Uilskiy rayon
2 Zakaspiyskaya oblast'
3 Aktobe
4 Directorate
5 Inorodtsy

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

هم‌قطارانش، «بیگانگان» در سطح نازل‌تری از پیشرفت قرار داشتند و از این رو، گریزی از حفظ و نگهداری آداب و رسوم آنها نبود. با استفاده از همین نگرش نسبت به آداب و رسوم قزاق‌ها، آلاش‌اوردا در مورد مسئلهٔ به رسمیت شناختن دادگاه‌ها، متشکل از قضاتی که مسلط به زبان قزاقی و پیرو آداب و رسوم محلی باشند، با کولچاک مذاکره کرد. حکومت کولچاک مقرراتِ دادگاه‌های قزاق را در اوت ۱۹۱۹ تصویب کرد (Uyama, 2018: 261).

شکست

در اواخر ۱۹۱۸ اوضاع جبهه‌ها بیش از پیش به نفع ارتش سرخ شده بود. در دسامبر نیروهای ارتش سرخ، اوفا و سپس در ژانویهٔ ۱۹۱۹ اورنبورگ و اورالسک را تصرف کردند. آلاش‌اوردا که از همکاری با نیروهای ضد بلشویک طرفی نبسته بود، کم‌کم به بلشویک‌ها متمایل شد. البته در تمامی سرزمین‌های آلاش، این نیروهای گارد سفید و کازاک‌ها بودند که دست بالا را داشتند و نیروهای آلاش‌اوردا نمی‌توانستند به یکباره جبههٔ خود را عوض کنند. واحدهای آلاش در تورغای به رهبری بایتورسونوف، اولین گروهی بود که به بلشویک‌ها پیوستند. در ۱۹ مارس ۱۹۱۹ نمایندهٔ بلشویک‌ها به «جامبیت»[1] مرکز شعبهٔ غربی آلاش رفت تا تلگراف مرکز را به سران آلاش‌اوردا تحویل دهد، اما به علت شکست‌های همزمان ارتش سرخ در جبهه «لبیشنسک»،[2] شاخهٔ غربی از پاسخ به نمایندهٔ بلشویک‌ها خودداری کرد. در نوامبر ۱۹۱۹، جامبیت و اوئیل[3] به دست ارتش سرخ افتاد و نیروهای آلاش‌اوردا و ارتش سفید به قیزیل‌کوگ[4] عقب نشستند (Amanzholova, 2009: 321).

آلاش‌اوردا سیاستی دوگانه در پیش گرفته بود؛ از طرفی چون توان رویارویی با کازاک‌های سازمان‌یافته و مسلح را نداشت، در برابر آنها راهکار مقاومت منفعلانه

1 Dzhambeytinskiy uyezd
2 Lbischensk(Chapaev)
3 Oiyl
4 Kyzyl-Kug

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

را در پیش گرفت تا مردم محلی آماج خشونت کازاک‌ها قرار نگیرند و از طرف دیگر، به دنبال مصالحه با بلشویک‌ها برآمد. در همین حال، مأموران آلاش‌اوردا که به جامبیت نزد بلشویک‌ها اعزام شده بودند، اطلاعاتی مهم در مورد موقعیت و برنامه‌های کازاک‌های گارد سفید در منطقهٔ قیزیل‌کوگ در اختیار بلشویک‌ها گذاشتند.

رهبران آلاش‌اوردا می‌خواستند شریک برابر بلشویک‌ها در قدرت باشند، اما بلشویک‌ها تمایلی به پذیرفتن آلاش‌اوردا نداشتند (Ibid, 328-329). در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۲۰ کمیتهٔ انقلابی-نظامی در مورد آلاش‌اوردا تصمیم گرفت. تا زمان برگزاری کنگرهٔ عمومی قزاق‌ها به عنوان تنها مرجع قانونی انتخاب دولت بلشویکی در قزاقستان در ماه ژوئیه، مسئولیت ادارهٔ مناطق مختلف قزاقستان برعهدهٔ کمیتهٔ انقلابی-نظامی قرار داشت که توسط شورای کمیسرهای خلق جمهوری فدراتیو سوسیالیستی بلشویکی روسیه منصوب شده بود. بنابراین ادغام آلاش‌اوردا با کمیتهٔ انقلابی تنها به گونه‌ای میسر بود که شورای کمیسرهای خلق، برخی اعضای آلاش‌اوردا را در ترکیب کمیتهٔ انقلابی-نظامی قزاقستان بگنجاند. کمیسیونی به «قیزیل‌کوگ» اعزام شد که اختیار تصمیم‌گیری در مورد انتقال، انحلال و خلع سلاح واحدهای آلاش‌اوردا، تغییر ساختار فرماندهی و تصاحب اموال آنها را داشت. بدین ترتیب، شعبهٔ غربی آلاش‌اوردا به پایان راه خود رسید.

سرنوشت شعبهٔ شرقی آلاش‌اوردا به وقایع نظامی در سیبری و ژتی‌سو وابسته بود. با دستور کولچاک در ۶ ژانویهٔ ۱۹۱۹، سمی‌پالاتینسک و ژتی‌سو منطقهٔ جنگی اعلام شدند. نیروهای آلاش در تابستان ۱۹۱۹ در نبردهای ژتی‌سو نقش فعالی ایفا کردند. در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹ «فرونزه» فرمانده جبههٔ ترکستان، به ارتش سرخ دستور داد پیشروی خود را به سمت سمی‌پالاتینسک آغاز کند. در شب اول دسامبر در نتیجهٔ قیام مسلحانه، رژیم بلشویکی در سمی‌پالاتینسک برقرار شد. در ۳ دسامبر واحدهای پارتیزانی و در ۱۰ دسامبر نیروهای ارتش سرخ وارد شهر شدند. در اوایل نوامبر در جلسه‌ای که بوکیخانوف به‌طور ویژه تشکیل داد، تصمیم گرفته شد رژیم بلشویکی به رسمیت شناخته شود. در ۲۱ دسامبر طی مصوبهٔ شورای منطقه‌ای، آلاش‌اوردا به بلشویک‌ها پیوست (Ibid, 339).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]
[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

در ۹ مارس ۱۹۲۰ کمیتهٔ انقلابی-نظامی قزاقستان، آلاش‌اوردا و نهادهای تابع آن را منحل کرد و همهٔ قوانین و دستورالعمل‌های آلاش‌اوردا فاقد اعتبار اعلام شد. واحدهای آلاش که جزئی از نیروهای مسلح ارتش سفید در ژتی‌سو بودند، به مقاومت خود که پیشاپیش محکوم به شکست بود، ادامه دادند. سرانجام در ۲۹ مارس سرهنگ «آسانوف» فرمانده ارتش ژتی‌سو، وفاداری نیروهای خود به حکومت بلشویکی را اعلام کرد و تسلیم واحدهای ارتش سرخ شد (Ibid).

در ۲۶ اوت ۱۹۲۰ با فرمانی به امضای «ولادیمیر لنین» و «میخائیل کالینین»، جمهوری شوروی سوسیالیستی قرقیز[1] (قزاق) به مرکزیت اورنبورگ، با مساحتی حدود دو میلیون کیلومتر مربع و بیش از پنج میلیون نفر جمعیت، در چارچوب جمهوری شوروی سوسیالیستی فدراتیو روسیه تشکیل شد. در ۱۹۲۵ نام این جمهوری رسماً به «جمهوری شوروی سوسیالیستی قزاق»[2] تغییر کرد. قلمرو جمهوری نیز طی دههٔ ۱۹۲۰ دستخوش دگرگونی‌هایی شد؛ اوبلاست‌های سمی‌پالاتینسک، آق‌مولینسک، سوردارینسک،[3] سمیرچیه، قره‌قالپاق و گوبرنیای اومسک به قلمرو جمهوری افزوده و گوبرنیای اورنبورگ از آن منتزع شدند. بسیاری از اعضای جنبش آلاش به سبب پذیرش حاکمیت بلشویک‌ها، فرصت آن را یافتند تا در چارچوب نظام جدید به فعالیت خود ادامه دهند. از منظر رهبران بلشویک، ایجاد جمهوری مستقلی برای قزاق‌ها منتج به ایجاد خودآگاهی جمعی مدرن و حذف تعلقات طایفه‌ای و نظام اجتماعی-اقتصادی پیشامدرن آنها می‌شد (Kassymova & et al, 2012: 143)؛ آرمان‌هایی که روشنفکران نوگرای قزاق، از جمله اعضای جنبش آلاش در آن هم‌داستان بودند.

همراهی و همکاری بلشویک‌ها و ملی‌گرایان در تصفیه‌های دههٔ ۱۹۳۰ به نقطهٔ پایان رسید و تقریباً تمامی روشنفکران قزاق، اعم از ملی‌گرایان جنبش آلاش، جدیدی‌ها و حتی کمونیست‌هایی چون سیفولین اعدام شدند. البته تکاپوهای جنبش آلاش کاملاً بی‌نتیجه نبود؛ ایدهٔ ابداع ملت نوین قزاق از میان قبایل پراکنده، اردوهای

1 Kirgizskaya Avtonomnaya Sotsialisticheskaya Sovetskaya Respublika.
2 Kazakhskaya Avtonomnaya Sotsialisticheskaya Sovetskaya Respublika.
3 Surdarinsk

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

سه‌گانه و سنت‌های تفرق‌گرا را چه بسا بتوان مهم‌ترین دستاورد آنها دانست. آنها پایه‌گذار زبان ادبی قزاقی شدند که نقش چشمگیری در فرایند ملت‌سازی ایفا کرد. قزاقستان در سال ۱۹۳۶ در ساختار اتحاد شوروی از وضعیت جمهوری خودمختار به جمهوری متحد با عنوان «جمهوری سوسیالیستی قزاقستان شوروی»[1] ارتقا یافت. در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، قزاقستان به عنوان آخرین جمهوری اتحاد شوروی اعلام استقلال کرد.

نتیجه‌گیری

ملی‌گرایی قزاق، درحالی‌که هنوز به بلوغ خود نرسیده بود، در مواجهه با انقلاب ۱۹۱۷ و پیامدهای آن ناچار به دگردیسی از یک جنبش فکری و فرهنگی به قامت یک حزب سیاسی شد. حکومت آلاش‌اوردا در این عصر بحرانی بسان رژیم نیم‌بندی بود که مورد شناسایی هیچ دولتی قرار نگرفت؛ نه راست‌گرایانی چون کولچاک و گارد سفید و نه بلشویک‌ها و ارتش سرخ علاقه‌ای به ملی‌گرایانِ عضو جنبش آلاش و رژیم برآمده از آنها نداشتند. آلاش‌اوردا و سایر جنبش‌های ملیَ و مذهبی مسلمانان روسیه را به لحاظ نظامی، اقتصادی و حتی اجتماعی یارای آن نبود که جبههٔ سومی برای دفاع از اهداف و آرمان‌های خود تشکیل دهند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تاریخ‌نگاری رسمی قزاقستان، متأثر از رویکرد ملی‌گرایانه، توجه ویژه‌ای به جنبش آلاش و رهبران آن به مثابه پدران بنیان‌گذار دولت قزاقستان مبذول داشت. برای نمونه، «مؤسسهٔ مطالعاتی آلاش»[2] در دانشگاه ملی اوراسیا (گومیلیف)[3] تأسیس شد و همایش‌هایی در بزرگداشت اهمیت و جایگاه آلاش‌اوردا در تاریخ معاصر قزاقستان برگزار گردید. البته بازخوانی میراث آلاش به محافل رسمی و تخصصی محدود نمانده است و فعالان رسانه‌ای و هنرمندان نیز به سراغ رهبران این جنبش رفته‌اند. برای نمونه، در سال ۲۰۱۹ همزمان با تحولات سیاسی در قزاقستان، اعضای جنبش اعتراضی موسوم به «اویان قزاقستان»[4] از ضرورت پرداختن به دستاوردهای

1 Kazakhskaya Sovetskaya Sotsialisticheskaya Respublika.
2 Nauchno-issledovatel′skiy tsentr Alash.
3 Eurasian National University after Gumilev.
4 Oyan, Qazaqstan

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

نوگرایانهٔ جنبش آلاش سخن گفتند. جنبش آلاش و رهبران آن اگر به سبب تأسیس دولتی مستعجل در فترت انقلاب و جنگ‌های داخلی روسیه، نقطهٔ عطفی در تاریخ‌نگاری رسمی قزاقستان به شمار می‌روند، از سوی دیگر به سبب شعارهای ترقی‌خواهانه و نوگرایانه‌شان به ظرفیتی برای طرح مطالبات جریان‌ها و محافل منتقد دولت تبدیل شدند.

منابع و مآخذ

الف. کتب و مقالات

- آکینر، شیرین (۱۳۶۷)، *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*، ترجمهٔ محمد حسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۷۶)، *تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی*، ترجمهٔ غفار حسینی، تهران: توس.
- حسین‌پور، اکرم و دیگران (۱۳۷۳)، *ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران: وزارت امور خارجه.
- دوغلات، میرزا محمدحیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
- رمزی، محمد (۲۰۰۲)، *تلفیق الاخبار و تلقیح الآثار*، به کوشش ابراهیم شمس‌الدین، ج۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سوچک، اسوت (۱۳۹۸)، *تاریخ آسیای میانه*، ترجمهٔ سیده فهیمه ابراهیمی، تهران: سمت.
- کار، ادوراد هالت (۱۳۷۱)، *تاریخ روسیهٔ شوروی*، ترجمهٔ نجف دریابندری، ج۱، تهران: زنده‌رود.
- گروسه، رنه (۱۳۶۵)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی، چ۴.

ب. منابع لاتین

- Amanzholova, D. A. (2009), *Na izlome: Alash v etnopoliticheskoy istorii Kazakhstana*, Almaty: Taymas.
- Barbour, Stephen & Cathie Carmichael (2002), *Language and Nationalism in Europe*, Oxford: Oxford University Press.
- Bisinbayev, Asylbek (2018), "Kazakhskiye bol′sheviki i «Alash-Orda»: kogo nazyvat′ geroyami, a kogo predavat′ anafeme?", Available at: https://camonitor.kz/30514-kazahskie-bolsheviki-i-alash-orda-kogo-nazyvat-geroyami-a-kogo-predavat-anafeme.html;
- Ganin, Andrey (2016), "Krovavyye uroki shestnadtsatogo goda: Vosstaniye 1916

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1401.14.54.6.8]

[DOI: 10.52547/pte.14.54.7]

g. v Semirechenskoy oblasti", *Zhurnal rossiyskikh i vostochnoyevropeyskikh istoricheskikh issledovaniy*, No.1 (7), pp.94-124.
- Kassymova, Didar, Zh. B. Kundakbaeva & Ustina Markus (2012), *Historical Dictionary of Kazakhstan*, Lanham & Plymouth: Scarecrow Press.
- Kesezhi, Ozgeznan (2017), "The Alash movement and the qustion of Kazakh ethnicity", *Nationalities Papers*, Vol. 45, No. 6, pp.1135-1149.
- Olcott, Martha Brill (1995), *The Kazakhs*, Stanford: Hoover Institution.
- Sabol, Steven (2003), *Russian Colonization and the Genesis of Kazak National Consciousness*, Bassingstoke: Palgrave.
- Sushko, A.V. (2008), "Mezhrodovaya bor′ba kazakhskoy (kirgizskoy) intelligentsii v gody revolyutsii i grazhdanskoy voyny v Rossii", Vestnik TGU, No. 11 (67), pp. 329-337;
- Ubiria, Grigol (2015), *Soviet Nation-Building in Central Asia: The Making of the Kazakh and Uzbek Nations*, London & NewYork: Routledge.
- Uyama, Tomohiko (2018), "Politicheskaya strategiya Alash-Ordy vo vremya grazhdanskoy: voyny sravneniye s natsional′no-kul′turnoy avtonomiyey tyurko-tatar", *Sbornik nauchnykh statey, posvyashchennyy 70-letilkhyu d-ra istoricheskikh nauk*, prof, V. I, Shishkina, Novosibirsk.

English transliteration of Persian sources

- Ākiner, Širin (1367 SH), *Aqvām-e Mosalmān-e Ettehād-e Šowravī*, Tehrān, Elmī va farhangī.
- Barthold, Vasily (1376 SH), *Tārik̲-e Tork-hāye Āsyā-ye Markazī*, Tehrān, Tūs.
- Carr, Edward Hallett (1371 SH), *Tārik̲-e Rūsiye-ye Šowravī*, Vol. 1, Tehrān, Zenderūd.
- Dug̲lāt, Muḥammad Ḥaidar (1383 SH), *Tārik̲-e Rašidī*, Tehrān, Mirās-e Maktūb.
- Grousset, René (1365 SH), *Emperatūriye sahrānavardān*, translated into Persian by 'Abdolḥossein Meykade, 4th edition, Tehrān, Elmī va farhangī.
- Ḥoseinpūr, Akram & et la (1373 SH), *Māhiyat-e Tahavvolāt dar Āsyā-ye Markazī va Qafqāz*, Tehrān, Vezārat-e Omur-e K̲āreje.
- Ramzī, Muḥammad (2002), *Talfīq al-ak̲bār wa talqiḥ al-āthār*, 2 Vols, Beirut, Dāralkitābal'ilmiya.
- Soucek, Svat (1398), *Tārik̲-e Āsyā-ye Miyāne*, translated into Persian by Fahime Ebrāhimī, Tehrān, SAMT.